

باسمه تعالی

خلاصه جلسه گذشته

محقق خوئی فرمودند اگر واجب اهم فوری باشد، گذشت زمان موضوع اهم را از بین می برد و فعلیت اهم به واسطه فوت موضوعش منتفی است، بله اگر کسی در آن اول می خواست مهم را انجام دهد ترتب نیاز بود که البته این فرض نادری است ولی نزاع بیشتر سر فرض دوم است که اهم و مهم هر دو زمانی هستند نه فوری، در این فرض اگر عصیان اهم در آن اول، شرط فعلیت مهم باشد آن موقع اشکالات مرحوم آخوند وارد می آید زیرا در آن دوم دو تکلیف فعلی داریم که هیچ کدام مقید به عصیان نیست. در آن دوم تکلیف به اهم فعلی است، تکلیف به مهم هم فعلی است، زیرا موضوع مهم که عصیان اهم در آن اول بود محقق شد پس اشکال تکلیف به محال اینجا لازم می آید. لذا حق این است که قائلین به ترتب، دنبال این فرض نیستند که یک اهم زمانی باشد و یک مهم زمانی باشد و مهم زمانی مشروط به عصیان اهم در آن اول باشد بلکه قائل به این هستند که امر به مهم مشروط به عصیان اهم، تا آن آخر انجام مهماست، مثلاً صلات که اقل و اکثر ارتباطی است مهم باشد اگر کسی بیاید داخل مسجد و نجاستمسجد را ببیند، نجاستیکه در آن اول از بین نمی رود. امر به صلات این گونه است: «ان عصیت الإزالة و کان مستمراً فَصَلَّ» شرط صلات، استمرار عصیان است یعنی جزء اول صلات که آمد عصیان ازاله باید باشد و این عصیان تا سلام نماز باید ادامه پیدا کند. اگر مکلف در بین نماز پشیمان از عصیان شود صلات باطل می شود. در این ترتب، جمع بین امرین کردیم ولی چون یکی مشروط به عصیان استمراری دیگری است و جمع بین ضدین نکردیم پس اشکال مرحوم آخوند لازم نمی آید.

کلام محقق خوئی در اشتراط عصیان اهم بر فعلیت مهم به صورت شرط متأخر

محقق خوئی بعد از این می‌فرماید: کسی می‌تواند این حرف را بزند که در اصول، شرط متأخر و واجب معلق را قبول داشته باشد. الان که مکلف وارد مسجد شده است و عصیان امر به ازاله می‌کند، اگر عصیان آن اول مطرح باشد، شرط متأخر نیست ولی اگر استمرار عصیان تا پایان نماز شرط باشد این شرط متأخر است و از حیث اینکه این تکلیف باید الان فعلی شود ولی در واقع واجب استقبالی باشد، واجب معلق است پس تکلیف به صلات از باب شرط متأخر الان فعلیت پیدا می‌کند ولی واجب باید در آینده در ظرف خود محقق شود. به همین دلیل بود که در مسأله شرط متأخر گفتیم که در یک واجب تدریجی الوجود مثل صلات اگر قدرت تا آخر این فعل صلات نباشد، امر به صلات فعلی نیست و بقاء این قدرت از باب شرط متأخر است. اختصاص به ترتب از باب این است که قدرت شرط بحث ما است و کلام ما سر امکان ترتب بود و امکان ترتب را از باب قدرت بر امتثال بحث می‌کردیم.

محقق خوئی می‌فرماید: جمع بین اهم و مهم و طلب ضدین وقتی محال است که مقصود از این طلب، جمع بین ضدین باشد، در حالیکه ترتب جمع بین ضدین نمی‌کنیم، بلکه وقتی که معصیت اهم باشد مهم را طلب می‌کنیم، یعنی وقتی مهم فعلی است که اهم تا آخر انجام مهم معصیت شود و لذا مکلف یک عقاب بیشتر نمی‌شود، بلکه اگر شرط فعلیت مهم، عصیان آن اول اهم باشد در آن دوم، هم اهم و هم مهم فعلی می‌شوند و اگر عصیان کند دو عقاب می‌شود. و لذا اشکال مرحوم آخوند وارد می‌آید، لکن قائلین به ترتب، عصیان مستمر تا پایان عمل مهم را شرط فعلیت مهم می‌دانند و تا این عصیان است این مهم فعلیت پیدا کرده است و اگر این عصیان نباشد حتی یک لحظه قبل از پایان

صلوات، اینجا دیگر امر به صلوات، فعلیت ندارد و باید مکلف باید اهم را انجام بدهد. این تصویر از ترتب با شرط متاخر و واجب معلق صحیح است.^۱ لکن استاد ما، محقق نائینی اینجا یک مشکل دارد و آن اینکه شرط متاخر و واجب معلق را قبول ندارد و از طرفی ترتب را قبول دارد. پس باید برای اینکه بتواند ترتب را تصویر کند و اشکالات مرحوم آخوند را بدهد راه حلی غیر شرط متاخر و واجب معلق ارائه کند.

کلام محقق نائینی در اشتراط عصیان اهم بر فعلیت مهم به صورت شرط مقارن

محقق نائینی خواسته است از باب دخالت قدرت در واجب تدریجی از باب شرط مقارن، ترتب را درست کند. توضیح ذلک: مرحوم آخوند در کفایه و مرحوم مظفر هر دو قائل شدند که ترتب نیازی به دلیل اثباتی ندارد بلکه صرف اینکه امکان ترتب و دلیل عقلی آن ثابت شود برای اثبات نیازی به دلیل نیست زیرا اهم و مهم دو اطلاق هستند که ترتب را درست می‌کنند یعنی از اطلاق اهم فهمیده می‌شود که مکلف باید اهم را امتثال کند و اگر اهم را ترک کرد مهم را باید امتثال کند و این از باب دخالت قدرت است یعنی حیث دخالت قدرت در فعلیت تکلیف، مهم را مقید به ترک اهم می‌کند و لذا به هر شکل دخالت قدرت را در واجبات تدریجی را درست کردیم، در اینجا هم همان گونه مشکل قدرت را حل می‌کنیم. محقق نائینی قدرت در واجبات تدریجی شرط مقارن می‌داند ولی مقارن بودن با جزء اخیر روشن است مثلاً صلواتی واجب است که قدرت بر تکبیره الاحرام داشته باشیم و بقیه اجزاء ده دقیقه بعد را با عنوان متعقب درست می‌کند. می‌فرماید تکبیره الاحرامی مقدور است که متعقب به اجزاء بعدی باشد. پس الان

^۱ استاد فرمودند در اینجا مرحوم آخوند می‌خواهد اشکال کند که اگر کسی دو عصیان کرد و رفت مسجد نماز نخواند و ازاله هم نکرد آیا دو عقاب می‌شود؟ هم عقاب بر ازاله و هم عقاب بر نماز؟ در جواب آقایان می‌گویند هیچ اشکالی ندارد دو عقاب دارد.

عنوان تعقب را انتزاع می‌کند و این عنوان، شرط مقارن است و لو محتوای آن الان نیست ولی وقتی که قدرت بر رکوع تحقق پیدا می‌کند، بر این تکبیر عنوان مقدور متعقب بر بقیه اجزا صادق است. پس قدرت در واجبات تدریجی دخیل است ولی قدرت بر جزء اولی که قدرت بر انجام آن، متعقب با قدرت با بقیه اجزاء باشد، و این عنوان تعقب ابتدای کار انتزاع می‌کند. اگر این تحلیل را از محقق نائینی در دخالت قدرت در مرکب تدریجی قبول کنیم، بحث ترتب هم درست می‌کند. به این شکل که عصیان آن اول شرط فعلیت مهم است ولی عصیانی که معقب بر عصیان مابقی اجزاء باشد و این شرط مقارن مهم است. پس محقق نائینی هر مسیری را در بحث دخالت قدرت در واجب تدریجی سپری کنند در ترتب همان مسیر را می‌روند.

محقق خوئی می‌فرماید ما کلام استاد را مبناءاً قبول نکردیم زیرا ما شرط متاخر را قبول کردیم و نیازی به عنوان تعقب نداریم. در اصول فقه یاد گرفتیم که شرط متاخر را یکبار از طریق عنوان انتزاعی تعقب درست کنیم و یکبار از طریق شرط متاخری که راه محقق خوئی بود.

نقد و بررسی کلام خوئی

نکاتی درباره کلام محقق خوئی داریم:

نکته اول: به نظر ما آن مقدار از مطلب محقق خوئی که به بحث ترتب بر می‌گردد، همان قسم اول مباحث ایشان است که فرمودند عصیانی که در صحت ترتب شرط است عصیان تا آخرین لحظه تحقق مهم است و بیش از این نیاز به بیان ندارد، زیرا اگر این مقدار را بیان نکنیم، اشکال استحاله طلب ضدین بلافاصله وارد می‌شود پس این مقدار از جواب محقق خوئی حقیقتاً نیاز است و درست است. اما این مطلب که دخالت عصیان تا آخرین آنات تحقق صلات،

چگونه باید محفوظ بماند، به نحو شرط متاخر، که محقق خوئی تصویر کرد یا به نحو شرط مقارنی که محقق نائینی تصویر کرد، هیچ فرقی در حل اشکال وارد بر ترتب نداشت. مسأله مهم ما این نبود که ما شرط متاخر را مستحیل ندانیم و بگویم عیب ندارد که متاخر واقعا در متقدم تاثیر بگذارد... یعنی می توان گفت که بقا قدرت در واجب تدریجی الوجود در باعثیت تکلیف الان موثر باشد و تاثیر هم تاثیر واقعی باشد یا شرط متاخر را مستحیل بدانیم و بگویم آن قدرتی که موثر است قدرت مقارن متعقب بر بقیه اجزاء است و لذا در واقع همین مقدار از مسأله دخیل در ترتب است و ما نمی دانیم چرا محقق خوئی نزاع تحلیلی در کیفیت شرط متاخر را اینجا آوردند و این ربطی ندارد. پس آنچه به آن نیاز است عصیان استمراری اهم است که تا آخرین جزء همراه انجام مهم باشد که یا با شرط متاخر درست می شود یا با عصیان متعقب بر انجام اجزا مهم می آید.

نکته دوم: اگر مبنای ما در مراتب حکم درست شود و سراغ مبنای مرحوم آخوند و محقق نائینی برویم که حکم واقعا دو مرتبه دارد، باید از ایشان سوال کنیم که منظور از مرتبه فعلیت، مرتبه اراده است یا مرتبه حکمی که در کتاب و سنت وجود دارد؟ باید معلوم شود که تاثیر شرط متاخر در فعلیت متقدم به کجا می خورد. مرحوم امام خمینی به ما یاد دادند اینکه این آقایان می گویند حکم یک مرتبه فعلیت و یک مرتبه انشاء دارد اگر منظورشان تاثیر شرط متاخر در اراده است اراده که نمی تواند متاثر از شرط متاخر شود و اگر منظورشان احکام موجود در کتاب او سنت است، تعقیب این احکام به این شرطها در کجا آمده است. این شرط متاخر در کجا شرط شده است. لذا ما آنجا گرفتار بودیم و البته ما این بحث ها را در مراتب حکم قبول نداریم.

نکته سوم: از طرفی در واجب معلق خواهیم گفت که مهمترین مسأله این است که می توان انفکاک بعث از انبعاث را تصویر کرد یا نه؟ مشکل اصلی واجب معلق انفکاک بعث از انبعاث در فضای مراتب حکم مرحوم آخوند است زیرا

در واجب معلق با حکم انشایی کاری ندارند بلکه منظور حکم فعلی است که اینجا به واسطه فعلیت موضوع، فعلی شده است مثل حج که با تحقق استطاعت فعلیت و باعثیت پیدا می‌کند ولی مبعوث^۱ الیه آن شش ماه دیگر فرا می‌رسد. شما از یک طرف اصرار دارید که حکم انشایی و فعلی به خاطر یک مصلحت عقلانی جدا شوند و از طرف دیگر فعلیت را با تفکیک بین بعث و انبعاث بی اثر می‌گذارید. انصافاً اگر کسیمانند مرحوم مظفر بخواهد با خطاب شخصی کار کند که یک مرحله انشاء دارد که تابع مصلحت است و یک مرحله فعلیت دارد که تابع قدرت است و بعد از تحقق قدرت این حکم باعثیت پیدا کند به امثال محقق خوئی اعتراض می‌کند که شما چطور بعث فعلی دارید ولی بین بعث و انبعاث تفکیک می‌کنید و لذا در فضای خطاب شخصی ذهن به سمت کلام محقق نائینی می‌رود.

اگر کسی از مبنای مرحوم امام دست بردارد و با فضای خطاب شخصی کار کند و قائل به تفکیک انشاء و فعلیت بشود، فهمی از اینکه یک حکم فعلی باعث الان بیاید و وجوب فعلی شود ولی واجب استقبالی شود ندارد یعنی وجوب فعلی محرکت حقیقتاً متوقف بر چیزی شود که ده دقیقه دیگر محقق شود زیرا محقق خوئی قائل است که واجب مهم از آن اول باعثیت دارد و تحقق قدرت در ظرف خودش علی نحو شرط متأخر موثر در فعلیت است. بله اگر تعقب باشد تفکیک بین باعثیت و انبعاث نیست. و لذا جهت ثانی که ایشان گفته‌اند اشکال دارد زیرا ایشان می‌خواهد بین ترتب و قول به واجب معلق تلازم ایجاد کند. بله تلاش علمی ایشان برای فهم سازمان محقق خوئی و محقق نائینی خوب است.

مقرر: حسن مهاجری